

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی نرودی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دهم - سال تحصیلی ۹۲-۹۳

جلسه دوم - یکشنبه ۹۲/۶/۳۱

پاسخ اشکال دوم

باید دید ملاک انحلال علم اجمالی (ولو انحلال حکمی) چیست؟

ملاک انحلال آن است که آنچه تفصیلاً معلوم است به گونه‌ای باشد که مجرای براءت نشود و در این حالت اگر در طرف دیگر علم اجمالی اصل مؤمن جاری گردد معارضی نخواهد داشت و در ما نحن فیه چنین ملاکی وجود دارد؛ زیرا اقل به هر حال واجب است، چه به وجوب غیری چه به وجوب نفسی و معنای وجوب، لزوم اتیان و عدم ترخیص در ترک است. لامحاله مکلف نمی‌تواند اقل را ترک کند، پس جای جریان براءت نخواهد بود و در نتیجه در جزء زائد و اکثر می‌توان بدون معارض و محذور، براءت را جاری ساخت.

إن قلت: به چه دلیل معتقدید واجب غیری لازم‌الآتیان است؟! واجب غیری به خودی خود تنجیزی ندارد و لامحاله وقتی معلوم تفصیلی ما جامع میان وجوب نفسی و غیری است، یعنی واجد کمترین خاصیت واجب است پس تنجیز ندارد و لذا می‌تواند مجرای براءت باشد و در نتیجه جریان براءت در اقل با جریان براءت در اکثر معارضه می‌کند و هر دو ساقط می‌شوند و علم اجمالی کار خود را انجام می‌دهد.

توضیح بیشتر

تنجیز به این معناست که اگر مکلف بخواهد عمل را ترک کند مستحقّ عقوبت باشد، در حالی که اگر کسی واجب غیری بما هو واجب غیری را ترک کند مستحقّ عقوبت نمی‌باشد، بنابراین می‌توان در جامع

بین وجوب گیری و نفسی برائت جاری ساخت؛ زیرا جامع منجز نیست.

قلت: صحیح است که وجوب گیری بما هو وجوب گیری تنجیز ندارد، یعنی عدم امتثال آن به خودی خود استحقاق عقوبت نمی آورد، اما به معنای دیگری واجب گیری نیز منجز است و ترک آن استحقاق عقوبت می آورد؛ یعنی از این حیث که ترک واجب گیری منجر به ترک واجب نفسی می شود، واجب گیری منجز است و قابل برائت نیست. لذا در ما نحن فیه می گوئیم:

چه وجوب اقل نفسی باشد و چه گیری باشد در هر حال منجز است؛ اگر وجوبش نفسی باشد تنجز آن روشن است و اگر وجوبش گیری باشد از آن جهت که ترک آن منجر به ترک اکثر می شود باعث استحقاق عقاب می شود، لامحاله این وجوب منجز است و نمی تواند مجرای برائت باشد و در نتیجه اکثر بدون مزاحم و معارض، مجرای برائت خواهد بود.

بنابراین اشکال دوم قابل دفع است، اما در هر حال اشکال اول وارد است و در نتیجه بیان اولی که از جناب شیخ رحمته الله در این مسأله نقل کردیم و به نظر می رسد مرحوم شیخ تکیه ی بیشتری بر این بیان کرده اند ناتمام است.

بیان دومی نیز در رسائل جناب شیخ رحمته الله بر برائت در مقام وجود دارد که شیخ آن را قبل از بیان سابق ذکر فرموده است، اما این بیان بسیط است و در حدود یک سطر به آن اشاره شده است، لکن محققین بعد از شیخ آن بیان را اخذ کرده و با تتمیم و تفصیل، بیانی بسیار محکم و قوی بر برائت ارائه داده اند و بزرگانی مانند محقق اصفهانی و محقق عراقی رحمتهما الله بر این بیان اعتماد کرده اند.

بیان دوم شیخ رحمته الله بر برائت از جزء زائد (اکثر)

علم تفصیلی به وجوب اقل وجود دارد؛ زیرا یا وجوبش نفسی است و یا وجوبش ضمنی است. در این بیان بر خلاف بیان اول، بر ضمنی بودن وجوب تکیه شده است نه گیری بودن؛ به این معنا که حتی اگر قائل شویم که مقدمات داخلیه وجوب گیری ندارند، نمی توانیم منکر شویم که اجزاء یک مرکب وجوب ضمنی دارند؛ بدین معنا که وجوب متعلق به کل، به اجزاء کل پخش می شود، لذا هر کدام حظی از وجوب کل دارند. بنابراین اقل قطعاً دارای وجوب است و وجوب جزء زائد، مشکوک خواهد بود که مجرای برائت است.

بیانی فنی از محقق اصفهانی رحمته الله علیه در نهایة الدراية

محقق اصفهانی بیان دوم شیخ رحمته الله علیه را چنین تقریر کرده‌اند^۱:

یک وجوب ناشی از یک اراده می‌باشد و آن اراده نیز ناشی از یک غرض می‌باشد، این وجوب واحد دارای ابعاد نخواهد بود و امری بسیط است که مثلاً به هیأت ترکیبیه‌ی صلات تعلق می‌گیرد. این وجوب غیر قابل تجزیه است، نظیر وجود ذهنی متعلق به صرت ترکیبیه؛ فرضاً کسی که در ذهن خود صورتی از دار تصور می‌کند این وجود ذهنی بسیط است و به دار تعلق دارد. هرچند دار دارای اجزاء است اما آن وجود ذهنی تبعض‌بردار نیست و نمی‌توان گفت قسمتی از آن صورت ذهنی به اتاق و قسمتی به هال و قسمتی به حیاط آن خانه تعلق گرفته است، بلکه یک وجود بسیط است که به شیء مرکب تعلق گرفته است.

هر چند در برخی موارد، شیئی که عارض دیگری می‌شود به تبع معروض خود متبعض می‌شود، مانند انبساط سیاهی بر یک پارچه که هر قسمت از پارچه جزئی از سیاهی را دارد و در نتیجه سیاهی به تبع معروض خود دارای اجزاء شده است، ولی وجود علمی حتی اگر به هیأت ترکیبیه‌ی ذات اجزاء تعلق می‌گیرد چنین نیست که آن صورت ذهنی به تبع متعلق خود دارای اجزاء شود، بلکه همچنان بسیط خواهد بود.

وجوب واحد که ناشی از اراده و غرض واحد است، به منزله‌ی وجود ذهنی بسیط است که هر چند متعلق آن دارای اجزاء است اما وجوب دارای اجزاء نمی‌باشد و تنها می‌توان گفت این وجوب متعلق به چیزی شده است که دارای اجزاء است. در ما نحن فیه اقل قطعی است؛ یعنی وجوب نسبت به اقل منبسط شده است، اما شک داریم به جزء دیگر نیز منبسط شده است یا خیر که شبهه‌ی بدویه خواهد بود و مجرای برائت است.

بنابراین علم اجمالی به اقل و اکثر ارتباطی قابل انحلال به علم تفصیلی و شک بدوی است و چنین انحلالی یک انحلال حقیقی است که موجب جریان برائت خواهد بود.

هر چند نمی‌دانیم جزء اقل تمام ما انبسط علیه الوجوب است یا بعض ما انبسط علیه الوجوب، ولی این ندانستن تأثیری در ما نحن فیه ندارد.

تبیین دیگری از محقق عراقی رحمته الله علیه

محقق عراقی معتقد است^۱ در مسأله‌ی اقل و اکثر ارتباطی، بحث علم اجمالی بی‌ربط است و حقیقتاً علم

۱. نهایة الدراية (ط - جدید)، ج ۴، ص ۲۹۵.

اجمالی وجود ندارد تا بخواهیم آن را منحل کنیم و تنها توهم علم اجمالی وجود دارد؛ زیرا:
در حقیقت وجوبی که متعلق به اقل است در صورتی که واجب همان اقل باشد، با وجوبی که متعلق به اقل است در صورتی که واجب اکثر باشد، هیچ تفاوتی ندارد و اختلافی در وجوب اقل پدید نمی‌آید؛ چه وجوب آن را استقلالی بدانیم چه ضمنی فرض کنیم.

اگر فرض کنیم در متن واقع اکثر واجب باشد، وجوب اقل در جای خودش محفوظ است و اگر در متن واقع اقل واجب باشد باز همان وجوب وجود دارد و سنخاً و وجوداً هر دو وجوب واحد است و اختلاف تنها ناشی از اختلاف حد تکلیف است که آیا متوقف بر اقل می‌باشد و یا تا اکثر امتداد دارد. بنابراین تنها یک علم تفصیلی به وجوب اقل و شک بدوی نسبت به اکثر متصور است و علم اجمالی وجود ندارد.

مقرر: سید حامد طاهری